

گویش دوبیتی‌های باباطاهر

مسمود یوسفی

قول یک نفر از شیوخ کرمان لهجه باباطاهر را لری عوام شیراز و اصفهان ذکر نموده است. رشید یاسمی می‌نویسد: امروزه دوبیتی‌های بسیاری در هر عشیره کرد و لری به سبک او موجود است. و به همین ترتیب، کسان دیگری لهجه دوبیتی‌های باباطاهر را به تاتی، خراسانی و غیره منتسب نموده‌اند. (۲)

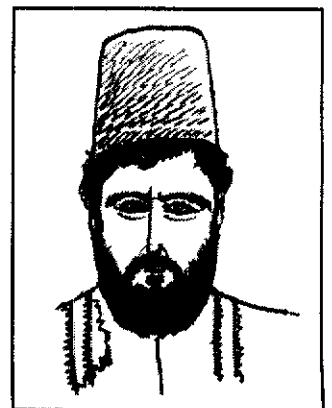
علت‌ها و دلایل این همه اختلاف آرا و تعدد نظریات را در چند نکته باید جست:

اولا باباطاهر خود به گردآوری و تدوین اشعارش پرداخته، یا اگر به چنین کاری مبادرت ورزیده امروزه اثری از آن در دست نیست. بنابراین، دوبیتی‌های منسوب به وی را از خلال متون تاریخی و تذکره‌ها و سفرنامه‌ها استخراج و به نام او ثبت کرده‌اند و ای بسا که در این میان اشتباهات و دخل و تصرفاتی نیز صورت گرفته، بسیاری از اشعاری که تنها احتمال داده‌اند از باباطاهر باشد به نام وی به ثبت رسانده باشند.

ثانیا از زمان باباطاهر تا این زمان که بیش از نهصد سال می‌گذرد کوشش‌های بسیاری از سوی بعضی افراد صورت گرفته تا دوبیتی‌های وی را از زبان اصلی به زبان خود برگردانند و آن را برای مردم خود

از میان آنها که به زندگی و شعر باباطاهر عریان؛ شاعر و عارف نامدار قرن پنجم هجری پرداخته‌اند هیچ یک به درستی نتوانسته‌اند نوع لهجه و گویش وی را تعیین کنند. شمس قیس رازی صاحب «المعجم» لهجه وی را از نوع لهجه مردم همدان و زنگان (۱) برشمرده است. کارل هندنک آلمانی انتساب دوبیتی‌های وی به لهجه همدانی را رد کرده است. دکتر آبراهامیان؛ استاد دانشگاه تهران نوشته است: لهجه باباطاهر یکی از لهجه‌های یهودیان همدان است. دکتر پرویز ناتل خانلری می‌نویسد: توضیحات دکتر آبراهامیان چنین چیزی را به هیچ وجه ثابت نمی‌کند. کنت دوگوبینو در کتاب «سه سال در آسیا» ذکر می‌کند که باباطاهر اشعار خود را به لهجه لری سروده است. شودتسکو در کتابی تحت عنوان «شعر عامیانه ایران» لهجه باباطاهر را به گویش مازندرانی منتسب ساخته است. مینورسکی در این باره می‌نویسد: داستان‌هایی که در مازندران درباره پیوستگی باباطاهر با آن استان شنیده می‌شود بی پایه است و بسا که به وسیله مهاجران لرستان «طایفه لک» به آن جا آورده شده. صاحب‌الاشکته آذر نوشته است: اشعار باباطاهر به لهجه راجی (ری) سروده شده‌اند. ادوارد براون از

باباطاهر را به دوبیتی‌های لبریز از حسن و عاطفه رفیق و تأثیر گذار می‌شناسند. دوبیتی‌ها یا ترانه‌هایی که به لهجه خاص سروده شده‌اند و همچنان محل اظهار نظرها است. باباطاهر عریان در همدان به خاک سپرده شده است. وی از شاعران و عارفان سینه سوخته قرن پنجم هجری است. می‌گویند ولادتش در سال‌های پایانی قرن چهارم اتفاق افتاد. بدون شک آن چه به دوبیتی‌های فهلوی وی مشهور است همه از آن او نیست. در نوشتار ذیل، نویسنده محترم ضمن چشمداشت به پژوهش‌های دیگران درباره لهجه آثار شعری بابا و اصلیت وی که از کجاست و از کدام طایفه، یافته‌های خود را باز می‌گوید.



قابل فهم کنند که در اثر همین اقدام که غالباً بی‌پشتوانه و غیر اصولی بوده، بسیاری از کلمات و سروده‌های باباطاهر از اصل خود به دور افتاده‌اند و چون در این میان چیرگی با زبان پارسی دری بوده، لذا آنچه که امروزه به باباطاهر منسوب گردیده به این زبان نزدیک‌تر است.

ثالثاً بعضی کسان سعی نموده‌اند تا به تأسی از باباطاهر به سرودن دوبیتی و چاپاره بپردازند و در این بین بعضی از این سروده‌ها به باباطاهر نسبت داده شده‌اند. از آن جمله دوبیتی زیر است که مربوط به فردی است با نام «پورفریدون»:

عزیز آمدی از نامرد نایه

فغان و ناله از بی‌درد نایه

حقیقت بشنو از «پورفریدون»

که شعله از تنور سرد نایه

بنا به اظهار محمدصادق ناظم تبریزی در «نظم گزیده» و نیز لطف علی آذر در «آتشکده آذر» پورفریدون از اکراد فارس بوده است. سعید نفیسی نیز در مقاله‌ای با عنوان «پورفریدون» زمان حیات او را اوایل قرن هفتم و اوایل قرن هشتم یعنی حدود سه قرن پس از باباطاهر دانسته است. (۳) برخی نیز دانسته به این کار مبادرت ورزیده و سروده‌های خود را به باباطاهر نسبت داده‌اند. ژوکوفسکی می‌نویسد: «یک شاطر بگ محمد» نامی هم - از شاعران متأخر همدان - ادعا کرده است که چندین چارپاره کردی (فهلوی) منسوب به باباطاهر سروده است. (۴)

همین نکته، یعنی عدم اجماع محققان و پژوهشگران برای تعیین و شناسایی لهجه باباطاهر سبب گردیده تا بعضی از ایشان از این موضوع طفره رفته و از رویارویی با آن اجتناب ورزند. از آن جمله ادوارد هرون آلن، انگلیسی در سال ۱۹۰۱ میلادی در مقدمه‌ای که بر کتاب مویه‌های باباطاهر نگاشته می‌نویسد: مقتضی نیست در مقدمه کتابی که پیش از هر چیز مقصود آن نمایاندن یک مجموعه نسبتاً ناشناخته چارپاره‌های شرقی به خواننده غربی است به کیفیات خود لهجه پرداخته شود. (۵) تعداد دیگری بحث پالایش دوبیتی‌ها و شناسایی لهجه واقعی باباطاهر را از عهده خود خارج دانسته و آن را به کسی که مرد این میدان باشد و انهاده‌اند. چنان که استاد مهرداد بهار در این باره می‌نویسد: باشد که مرد میدانی گام پیش نهد (۶). به نظر می‌رسد همان گونه که اساتید فن قایل هستند به منظور پالایش ابیات و تعیین لهجه و نوع گویش باباطاهر و یا هر شاعر دیگری دو راهکار اساسی و منطقی وجود داشته باشد. اول از حیث مضمون و محتوی و دوم از حیث دایره لغات و بسامد واژگان. در خصوص مضمون و محتوی در شعر باباطاهر قبل از هر چیز باید به دوبیتی زیر توجه داشت که به نظر نمی‌رسد هیچ کس

و از سوی دیگر از باباطاهر بر نمی‌آید که برای اعلام سال ولادت خود به تقویم میلادی متوسل شده باشد. لذا انتساب این دوبیتی به باباطاهر مردود می‌نماید. ثانیاً جان و روان شیفته و شوریده باباطاهر اساساً با روح هوشیار و دقیق حاکم چهر چنین شعری هم خوانی و هماهنگی نمی‌تواند داشته باشد و سرودن این قبیل ابیات از پیروان فرق نقطویه و حروفیه بیشتر برمی‌آید تا باباطاهر که نظام فکری دیگری دارد و یکسره در بند جانان است:

یکی درد و یک درمان پسند

یکی وصل و یکی هجران پسند

من از درمان و درد وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسند

(باباطاهر)

در خصوص دایره لغات و بسامد واژگان باید توجه داشت که باباطاهر به کرات چند لغت خاص را در سروده‌هایش مورد استفاده قرار داد. یکی از آن لغات کلمه «دیرم» به کسر (ر) است که به غلط آن را «دیرم» می‌خوانند. در توضیح این نکته باید افزود تا آن جا که شخصاً اطلاع دارم کلمه «دیرم» در هیچ یک از لهجه‌ها، گویش‌ها و زبان‌های ایرانی وجود ندارد و این کلمه باید همان کلمه «دیرم» به معنای (دارم) در گویش لکی باشد که به همراه گویش لری دو نوع گویش رایج در استان لرستان هستند. بنابراین، در بیت زیر کلمه «دیرم» که متخاصم گویش لکی است و در هیچ گویش دیگری وجود ندارد با کسر (ر) و سایر کلمات نیز با اعراب گذاری و تلفظ خاص در گویش لکی باید خوانده شوند:

من از قالدو بلی تشویش دیرم

گنه از ولگ دارون بیش دیرم

اگر لا تقنطوا دستم نگیره

من از یا ویلتا اتلنیش دیرم

(باباطاهر)

کما این که کلمه «دیرم» را سایر شاعران لکی و از جمله حجت‌الله مهدوی متخلص به (حجت) شاعر سرشناس لک در اشعار خود مورد استفاده قرار داده‌اند:

حجت ار دور شعله مجلس دوس

هماری حالت پروونه دیرم (۷)

(حجت، همچون پروانه ای هستم که بر گرد شمع مجلس دوست می‌گردم).

هم از اینروست که حجت باباطاهر را لک و شعر خود را یادگار و ادامه شعر او می‌داند:

بی حقه و لهجه لکی شاعرم

یادگار شعر باباطاهر (۸)

(بی هیچ نیازی به فریب و دروغ به لهجه لکی شعر می‌گویم و شعرم را یادگار شعر باباطاهر می‌دانم). از واژگان دیگری که مختص لهجه لکی است و در هیچ زبان دیگری مسبق نیست اما در دوبیتی‌های

□ باباطاهر خود به گرد آوری و

تدوین اشعارش نپرداخته یا اگر به

چنین کاری مبادرت کرده امروز

اثری از آن در دست نیست.

بنابر این دوبیتی‌های منسوب به

وی را از خلال متون تاریخی و

تذکره‌ها و سفرنامه استخراج و به

نامش ثبت کرده‌اند که بدون شک

داخل و تصرفاتی در آنها صورت

گرفته است.

از حیث اصالت و انتسابش به باباطاهر شک و تردیدی به خود راه دهد: خداوندا به فریاد دلم رس کس بی کس تویی من مانده بی کس همه گویند ظاهر کس ندارد خدا یار منه چه حاجت کس

ما در این دوبیتی با مضامینی همچون: بی کسی، دردمندی، دغدغه، جاودانگی، شیفتگی، محبت، عرفان و آرزومندی روبه‌رو هستیم. این دوبیتی به نوعی می‌تواند به عنوان مدرک و محک در جهت سنجش سایر ابیات منسوب به باباطاهر به کار آید. از اینرو دوبیتی زیر که سراسر تفاخر و مدعاست نمی‌تواند از آن باباطاهر باشد:

من آن بحرم که در ظرف آمدستم

چو آن نقطه که در حرف آمدستم

بهر الفی الف قدی بر آید

الف قدم که در الف آمدستم

اولاً به لحاظ بحث ملیتاریسم و هزاره گرایی که در این دوبیتی مطرح است و سراینده خواسته تا خود را همان مرد سر هزاره و موعود پیشگویان پیش از خود معرفی کند و از طرفی عدد هزار با زمان زندگانی باباطاهر که سده پنجم هجری بوده هم خوانی ندارد

منسوب به باباطاهر به دفعات به آن بر می خوریم و اژه «بوری» به معنای «بیا» است که آن نیز به اشتباه (بوره) نوشته و خوانده می شود:

بوره غافل معجز در چشمه ساران
هر آن غافل چهره غافل خوره تیر

(باباطاهر)

همین اژه را «ترکه میر آزادبخت طرهانی» دیگر شاعر لکی در بیت زیر مورد استفاده قرار داده است:
بوری و حاجتی قبله گای حاجات
وقتی وارد بین ورژ مناجات (۹)

(در پی حاجتی به نزد قبله گاه حاجات بیا، پیش از آن که هنگام مناجات فرارسیده باشد.)

دیگر کلمات و واژگانی که از مختصات زبان باباطاهر بوده و تنها در گویش لکی وجود دارند به قرار ذیل اند که برای هر کدام بیتی از یک شاعر لکی که همان اژه را عیناً یا با تغییر مختصری که به نقش کلمه در جمله بر می گردد در شعر خود به کار برده به عنوان نمونه آورده می شود:

۱- تویل (Tovil) به معنای (نهال):

بشونم تویلی و مویم بزاری
بی که بلبل هنی وا گل نشونم

(باباطاهر)

کوتا بو ژ روی زمین خاک پام

کس نای تا تویلی بنیشو ارجام (۱۰)

(سیدنوشاد بوالوفایی)

(مبادا ته ام را بخشکانند و دیگر کسی نهالی را برجام ننهاند.)

۲- سوته (Suta) به معنای (سوخته):

بورن سوته دلان گردهم آیم
سخن واهم کریم غم وانماییم

(باباطاهر)

آهنگ نالم پخش نه روی ارضه

حالتم تلخه سو تنم فرضه (۱۱)

(نصف آزادبخت)

(آه و ناله من همه جار افر گرفته، حالم خوش نیست، ناچار از سوخته شدن هستم.)

۳- کری (Kari) به معنای (کتی):

همی وعله کری امروز و فردا
نمی ذونم که فردای تو کی بی

(باباطاهر)

ترسم رانده باب رحتم کری

ژ او سر سزاوار زحتم کری (۱۲)

(ملاحق علی سیاهپوش)

(می ترسم از رحمت خود محروم گردانی و در سرای آخرت به عذابم مبتلا سازی.)

واژگان دیگری هم چون هنی، بی، نزونم، نونیا، بوین، شو، ریژه، مکه، واتنی، دیری و غیره نیز واژگان لکی هستند که به دفعات در دو بیتی های منسوب به باباطاهر آورده شده اند.

به این نتیجه می رسیدند که باباطاهر دو بیتی های خود را به زبان لکی سروده است و به این ترتیب سروده های واقعی و اصیل وی را شناسایی و معلوم می نمودند.

۲- منابع دینی و متون مذهبی فرقه اهل حق و علی الهی، که تلفیقی از اسلام و مذاهب ایران باستان است هم چون «نامه سرانجام» و «دانش نامه یارسان» باباطاهر را از اعظام این فرقه و وی را از یاران و نزدیکان مبارک شاه ملقب به «شاه خوشین» که از رهبران فرقه موصوف بوده دانسته اند. از آن جا که زبان ادبی فرقه اهل حق و آیین یارسان «لکی» است (۱۴) و شاه خوشین خود نیز دو بیتی هایی به زبان لکی و شبیه به دو بیتی های باباطاهر سروده که در متون مذهبی و ادبی پیش گفته به آنها اشاره گردیده. لذا در این جا نیز، پیوستگی باباطاهر با لک زبان ها و در نتیجه با زبان لکی آشکار می گردد.

۳- بنا به تصریح تذکره ها و متون تاریخی و ادبی، باباطاهر معشوقه ای به نام فاطمه لره (لاغره) داشته که او نیز از سرسپردگان فرقه اهل حق و از نزدیکان و ارادتمندان «شاه خوشین» بوده است که مدتی را در همدان و در خانقاه باباطاهر به سر برده و بعد از آن به لرستان می رود و باباطاهر را در هجر خود اندوهگین و پریشان می سازد و به همین منظور، شاه خوشین سر می رسد و باباطاهر را دلداری داده، به او نوید می دهد که در روز ستاخیز پیوند زناشویی او با فاطمه لره همانند وصال لیلی و مجنون سر خواهد گرفت. گذشته از شاخ و برگ که ممکن است بر این حکایت افزوده باشند، اما در هر حال حضور این زن در زندگی باباطاهر مسلم می نماید و به این ترتیب، یک بار دیگر وابستگی باباطاهر به گویش لکی به واسطه وجود همین عشق و دلدادگی ظاهر می گردد و چه بسا که بسیاری از سروده های عاشقانه وی در وصف همین دلدادگی و مهرورزی بوده باشد.

۴- دو نفر از شاخصان مکتب تصوف که نام «لکی» داشته اند از شاگردان باباطاهر بوده اند. زنده یاد عبدالحسین زرین کوب در این باره در کتاب «در جستجوی تصوف» می نویسد: حسین منصور حلاج و عین القضاة همدانی که از شاخص های مکتب تصوف اند از مریدان دو نفر به نام های «شیخ برکه» و «شیخ فتحه» از مشایخ تصوف بوده که هر دو نیز مرید باباطاهر بوده اند و این دو نفر با اسم لکی که در مناطق خاص به کار می روند نام برده شده اند. (۱۵) این روایت نیز به نوبه خود می تواند ارتباط باباطاهر را با لک زبان ها تایید و در نتیجه لک بودن وی را بیش از پیش معلوم نماید.

۵- مردم لک زبان عموماً برای کسی که در نهایت افلاس و فقر و تنگدستی قرار دارد اصطلاح «لوط و افلیس» را به کار می برند. همیق اصطلاح با اندکی

□ شعر باباطاهر که گاه صیغه های

این جهانی و گاه مفهومی ازلی -

ابدی به خود می گیرد همه جا با

نوعی اضطراب، دغدغه و هشدار

همراه است و از این رو می توان او را

نگاهبان بزرگ عزت نفس و کرامت

بشری دانست. ترانه های دلکش و

شور انگیز، دارای چنان غنای

معرفتی و عاطفی است که هیچ

خواننده و شنونده ای از جذب و

تأثیر آن برکنار نمی ماند.

نمونه هایی از این دست به خوبی ثابت می کند که نوع گویش و لهجه باباطاهر «لکی» بوده و وی به این گویش شعر سروده است. فلذا، انتساب لهجه وی به هر لهجه و گویش دیگری به کلی منتفی می نماید.

به غیر از بررسی لغات و مضامین شعری باباطاهر، دلایل دیگری که انتساب اشعار او را به گویش ظاهر می سازد و می رساند که وی اصل و تبار لکی داشته است به قرار زیر هستند:

۱- همان گونه که در ابتدای گفتار ذکر گردید ولادیمیر مینورسکی، مستشرق شهیر و بسیار نکته سنج روس در جایی آورده است (داستان هایی که در مازندران درباره پیوستگی باباطاهر با آن دیار شنیده می شود بی پایه است و ای بسا که به وسیله مهاجران لرستان «طایفه لک» به آن جا آورده شده) (۱۳)

مع الوصف، مینورسکی تنها به این گفتار بسنده نمود و با این که به مرز واقعیت و حقیقت نزدیک شده، اما از آن فراتر نرفته است و گر نه چنانچه وی و سایر پژوهشگران سروده های باباطاهر را از حیث مضمون و محتوی و دایره واژگان آنها بر همین قیاس که ما سنجیدیم بر می سنجیدند و مختصات آنها را مشخص می ساختند چه بسا زمانی زودتر از امروز

تغییر و یا به کار بردن «عریان» به جای «افلیس» در یکی از دوبیتی‌های معروف و اصیل باباطاهر آورده شده است:

ندونم لوط و عریانم که کرده
خودم جلاد و بی جانم که کرده
بله خنجر که تا سینه کنم چاک
بینم عشق بر جانم چه کرده

نکته دیگر این که به نظر می‌رسد لقب «عریان» که برای بابا طاهر برگزیده شده و وی را به عنوان «باباطاهر عریان» مشهور ساخته از همین دو بیت گرفته شده باشد و اساساً اشاره باباطاهر به فقر و بی چیزی ظاهری باشد که از ناحیه برداختن به عشق و عرفان بر او عارض گردیده کما این که در بعضی دیگر از دوبیتی‌هایش این مفهوم را به اشکال و صورت‌های دیگر آورده است:

نه خون دیرم نه مون دیرم نه لنگر.

من آن آزرده بی خونمونم.

من آن مسکین بی قدر و برستم.

۶- در گویش لکی، بعضاً به جای حرف اضافه «به» از حرکت کسره (ـ) استفاده می‌شود. مثلاً در عبارت «مِه چام کس» به معنای (من به کسی کاری ندارم) حرکت کسره در ذیل حرف «میم» در کلمه «چام» در نقش همان حرف اضافه «به» ظاهر شده است. باباطاهر نیز در بیت زیر و در ذیل حرف «ت» در کلمه «حاجت» به همین شیوه عمل کرده است.

همه گویند طاهر کس نداره

خدا یار منه چه حاجت کس

۷- از آن جا که باباطاهر در شهر همدان اقامت داشته اما اصلاً همدانی نبوده و در این شهر غریب محسوب گردیده و احساس غربی می‌نمود. لذا در بعضی ابیات خود از بابت غربی اظهار ناراحتی و گلایه نموده است.

ز شوق مسکن و داد غربی

به سینه آتشی دیرم خدایا

گرفتارم به دام غربت و درد

نه یاری، نه همدی، نه آشنایی

از آن ترسم من برگشته دوران

که عمرم در غربی بر سر آید

که در نهایت چنین نیز شد

فلسطاً، با عنایت به موارد فوق می‌توان ادعا نمود که «باباطاهر عریان» لک زبان بوده و اصل و تبار لکی داشته و تنها به صرف اقامت وی در شهر همدان و وجود مقبره اش در این شهر نمی‌توان او را همدانی دانست و ای بسا که وی به خاطر تحصیل علم و دانش

زمان این دو بیت همدانسته یا ندانسته به وی منسوب گردیده‌اند. کما این راوندی در «راحه الصدور» خود از یک نجم‌الدین همدانی معروف به «نجم دوبیتی» نیز یاد کرده که «پنجاه من کاغذهای دوبیتی» فهلوی از وی بر جامانده (۱۶) و نیز همان طور که پیشتر ذکر آن رفت ژوکوفسکی می‌نویسد: «یک شاطر بگ محمد نامی» - از شاعران متأخر همدانی - ادعا کرده چندین چاپاره کردی (پهلوی) منسوب به باباطاهر سروده است. (۱۷) بنابر این، بعید نمی‌نماید که دوبیتی معروف «من آن اسبیده بازم همدانی...» را شخص دیگری غیر از باباطاهر سروده باشد. بویژه آن که هم مضمون پر داعیه آن و هم ساختار ظاهری این دوبیتی در صورت بررسی بیشتر آن را از شمول دایره سروده‌های باباطاهر خارج خواهد ساخت.

گویش لکی

در استان لرستان دو نوع گویش وجود دارد. اول گویش لکی که خاص مردم بخش‌های سلسله، دلفان و چغلو نندی در شمال استان است. دوم گویش لری که مردم سایر بخش‌های استان به آن تکلم می‌کنند. البته بخش کوه‌دشت در شمال غربی استان از این بابت استثنا است چرا که مردم این بخش هر دو گویش لکی و لری را مورد استفاده قرار می‌دهند. هم چنین بخش‌هایی وسیع از مردم دو استان همجوار یعنی کرمانشاه و ایلام نیز دارای لهجه لکی هستند. از دوره صفویه به بعد تعداد زیادی از مردم لک زبان، بنا به عللی از جمله سیاست‌های دولت‌های مرکزی به استان‌های خراسان، مازندران، تهران، قزوین، زنجان، قم، فارس، بوشهر و کرمان مهاجرت نموده و ماندگار گردیده‌اند. گروهی از مردم جنوب کشور روسیه نیز لک هستند. (۱۸) همچنین مردم شهرهای خاتقین، مندلی و کوت در کشور عراق دارای لهجه لکی‌اند و در شهر بغداد نیز محله ای تحت عنوان «محله لک‌ها» وجود دارد.

گویش لکی بیش از هر چیز به زبان کردی نزدیک است اما خود به تنهایی ویژگی‌ها و اختصاصات یک زبان مستقل را داراست. مردم لک زبان از نظر

فرهنگ و آداب و رسوم با لک زبان‌ها، آمیختگی فراوان دارند. لک‌ها شیعی مذهب بوده و گروه وسیعی از ایشان پیرو فرقه اهل حق و مذهب یارسان هستند. در مقدمه کتاب «فرهنگ لکی» تألیف حمید ایزدپناه آمده است: آثار لکی مکتوب فراوان است و از آن جا که لکی زبان مذهب یارسان و یا اهل حق می‌باشد، سروده‌های مذهبی ایشان تماماً به لکی است. دست‌نویس‌هایی هم از داستان‌های شاهنامه فردوسی به لکی سروده شده که موجود است. (۱۹)

زندۀ یاد عبدالحسین زرین‌کوب نوشته‌است: ترانه‌های باباطاهر و کلمات قصار هم از لحاظ شکل و هم از حیث مضمون با سروده‌های زروانی یا مانوی قبل از اسلام پیوندی نمایان دارد و در صورت قدیمی‌تر آنها بیشتر مبین یک سلسله سنت‌های ادبی محلی در سرزمین جبال می‌باشد.



به همدان که در آن زمان یک پایگاه و مرکز علمی شناخته شده بوده و همچنین به خاطر وجود معشوقه اش یعنی «فاطمه لره» عزیمت نموده و در آن دیار ماندگار گردیده است.

در خصوص دو بیت مشهور «من آن اسبیده بازم همدانی...» که بسیاری آن را دلیل بر همدانی بودن طاهر می‌گیرند نیز باید گفت، همانطوری که در آغاز این گفتار تذکر داده شد بعضی افراد به تاسی از بابا طاهر اقدام به سرودن دوبیتی نموده‌اند که به مرور

برای کلمه لک معانی مختلف همچون: نوعی سنگ قرمز، تکابو، رعنا، عدد صد هزار و غیره قایل شده اند. اما از آن جا که در قدیم برای شمارش سپاهیان و خاندان ایرانی واحد «لک» یعنی رقم صد هزار را به کار برده اند، کما این که شخصی با نام میرزا محمدحسین مستوفی در سال ۱۱۲۸ ق و در دوره صفویه در رساله ای که به این منظور تنظیم نموده در مورد طایفه لک و زند می نویسد: (این طایفه هم با جماعت مخلوط به خود که سی و شش طایفه اند به قدر «یک لک و پنجاه هزار خانوار» تخمین شده بودند.) (۲۰) بنابراین، به نظر می رسد چون تعداد خانوارهای قوم لک در یک مقطع تاریخی به عدد صد هزار رسیده و یک لک خانوار بوده اند. لذا از همان زمان به همین عنوان خوانده شده اند و نام «لک» برای همیشه بر آنان اطلاق گردیده است. البته می تواند چنین نیز نباشد و این تنها یک فرضیه است.

شعر باباطاهر

باباطاهر را به حق باید از مفاخر بزرگ بشری و اشعار و اندیشه های او را از گنجینه های گرانسنگ و ارجمند فرهنگ و معارف انسانی همه دوران ها دانست. ترانه ها و دوبیتی های دلکش و شورانگیز وی در عین سادگی دارای آن چنان غنای معرفتی و عاطفی است که هیچ خواننده و شنونده ای از جذبه و تأثیر آنها برکنار نمی ماند. شعر باباطاهر که گاه صبغه ای این جهانی و گاه مفهومی ازلی - ابدی به خود می گیرد، همه جا با نوعی اضطراب، دغدغه و هشدار همراه است و از این رو می توان او را نگاهبان بزرگ عزت نفس و کرامت بشری دانست. دامنه نفوذ و تأثیر سروده های باباطاهر تا به آنجاست که بعضی مصرع های دوبیتی های وی به صورت ضرب المثل درآمده اند:

چه خوش بی مهربونی هر دو سرببی.

*

مکن کاری که بر پا سنگت آید.

*

متاع کفر و دین بی مشتری نیست.

الخ...

به یقین شعر باباطاهر ریشه در فرهنگی عمیق و دیرپا دارد که بسیار پیشتر از وی وجود داشته است و نمی تواند خلق الساعه باشد. زنده یاد عبدالحسین زرین کوب در این باره نوشته است: ترانه های باباطاهر و کلمات قصار هم از لحاظ شکل و هم از حیث مضمون با سروده های زروانی یا مانوی قبل از اسلام پیوندی نمایان دارد و در صورت قدیمی تر آنها بیشتر مبین یک سلسله سنت های ادبی محلی در سرزمین جبال می باشد. (۲۱) که منظور از سرزمین جبال همان ولایت پهل و شامل منطقه جنوب غربی ایران است. از این رو، سروده های باباطاهر و دیگر

□ ولادیمیر مینورسکی، مستشرق شهیر و بسیار نکته سنج روس در جایی آورده است: داستان هایی که در مازندران در باره پیوستگی باباطاهر با آن دیار شنیده می شود بی پایه است و ای بسا که به وسیله مهاجران لرستان «طایفه لک» به آن جا آورده شده.

بررسی بیشتر محققین و پژوهشگران قرار بگیرد این است که بر اساس گفته آقای ستوده و تحقیق نگارنده در شهرستان کوهدشت نیز مقبره ای موسوم به «قبر آقا» در محله ای با همین نام وجود دارد که متعلق به شخصی به نام «سید عبدالحسین شیرازی عطایی» است که شاید بتوان وی را از اعقاب یا بنی اعمام همان «باباطاهر عطایی» دانست. اضافه می کنم «سید عبدالحسین شیرازی عطایی» همان شخصی است که نظر علی خان طرهانی ملقب به امیر اشرف حاکم «طرهان و پیشکوه لرستان» به هنگام احتضار او را به بالین خود فراخوانده و وصایای خود را با وی در میان نهاده است که شرح مفصل این حکایت در مقدمه «کتاب گلزار ادب لرستان» تألیف شادروان اسفندیار غضنفری امرایی آورده شده است. بر این اساس به نظر می رسد اقدام اداره کل میراث فرهنگی لرستان مبنی بر نصب تابلوی آرامگاه منسوب به باباطاهر عریان در محله باباطاهر خرم آباد می بایستی مورد تجدید نظر قرار بگیرد.

۱۱۱۵ بی نوشت

- ۱- زنجان- البته باید دانست که لهجه مردم زنگان یا همان زنجان در زمان «شمس قیس رازی» لهجه دیگری به غیر از لهجه امروزی بوده است.
- ۲- مطالب این بخش از خلال مقالات پژوهشگران ایرانی و خارجی که توسط محقق گرانمایه آقای دکتر پرویز اذکابی در کتاب «باباطاهر نامه» انتشارات توس گردآوری گردیده، استخراج شده است.
- ۳- باباطاهر نامه، پرویز اذکابی، انتشارات توس، ص ۷۴.
- ۴- همان، ص ۱۱۹.
- ۵- همان، ص ۹.
- ۶- همان، ص ۱۱۴.
- ۷- از دیوان در دست چاپ حجت الله مهلوی (حجت).
- ۸- همان.
- ۹- گلزار ادب لرستان، اسفندیار غضنفری امرایی، انتشارات مفاهیم، ص ۱۱۶.
- ۱۰- همان، ص ۶۱.
- ۱۱- همان، ص ۱۴۷.
- ۱۲- همان، ص ۳۳۶.
- ۱۳- باباطاهر نامه، پیشین، ص ۱۱۷.
- ۱۴- فرهنگ لکی، حمید ایزدپناه، مؤسسه جهانگیری، ص ۲۶.
- ۱۵- در جستجوی تصوف، عبدالحسین زرین کوب، به نقل از یافته اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان، باباطاهر، عارف لرستانی، حشمت الله خالقی، ص ۳۰.
- ۱۶- باباطاهر نامه، پیشین، ص ۱۳۱.
- ۱۷- همان، ص ۱۱۹.
- ۱۸- فرهنگ لکی، پیشین، ص ۲۴.
- ۱۹- همان، ص ۲۶.
- ۲۰- فرهنگ ایران زمین، جلد نوزدهم، ایرج افشار و دیگران، آمار مالی و نظامی ایران در ۱۱۲۸ یا سنه ۷۳۵ هجری قمری، عساکر، میرزا محمدحسین مستوفی.
- ۲۱- باباطاهر نامه، پیشین، ص ۱۱۴.

شاعران این ناحیه را پهلویات یا فهلویات نیز گفته اند.

تکمله:

با عنایت به این که در محله ای موسوم به باباطاهر واقع در شهر خرم آباد آرامگاهی منسوب به باباطاهر عریان وجود دارد و تابلویی تحت همین عنوان از سوی اداره کل میراث فرهنگی استان لرستان در محل نصب گردیده. لذا بایستی اذعان داشت از آن جا که عین القضاة همدانی که به یک واسطه از شاگردان باباطاهر به حساب می آید در نامه های خود که بین سال های ۵۲۰ تا ۵۲۵ ق نوشته شده اند به مزار باباطاهر در شهر همدان اشاره دارد- و از جمله نوشته است:

«ای عزیز این نبشته هم بر سر تربت طاهر نشستم.» و نیز نوشته است: «بر سر تربت فتحه و هم بر سر تربت طاهر خاطر بر این قرار گرفت که چیزی دیگر نویسم». بنابراین، تردیدی نمی ماند که مزار باباطاهر در شهر همدان است و آرامگاه منسوب به وی در شهر خرم آباد به شخص دیگری تعلق دارد. کما این که یک نفر از بانوان کهنسال محله باباطاهر به نام حاجیه زهرا گل دوست که از قضا از فضل و کمال کافی نیز برخوردار بودند به نگارنده و آقایان سیدیدالله ستوده و رضا اقبالی از محققین شریف و پرتلاش خرم آباد اظهار داشتند بر روی معجر چوبی که سال ها قبل بر روی مزار مورد نظر نصب بوده و اکنون وجود ندارد عبارت و عنوان: «باباطاهر عطایی» تعبیه گردیده بود. نکته ای که می تواند در این خصوص راهگشا بوده و در آینده مورد تحقیق و